

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۰۱

(صفحه ۱۷۹-۱۹۱)

## کیفیت احوال شیرزاد غزنوی و پایان ابهام‌آمیز کار او

مرتضی قاسمی\*

### چکیده

در فاصله سال‌های ۵۰۸ تا ۵۱۲ق، دربار غزنین، پایتخت حکومت غزنویان، شاهد منازعات و درگیری‌های خونینی در میان مدعیان جانشینی سلطان مسعود ابن ابراهیم (حکومت: ۴۹۲-۵۰۸ق) بود. در این میان ابهاماتی درباره‌ی پایان کار یکی از فرزندان علاءالدوله سلطان مسعود، یعنی شیرزاد ابن مسعود ابن ابراهیم (۴۵۷-۵۰۹ و به احتمال ۵۱۰ق)، وجود دارد. پس از مرگ سلطان مسعود در شوال سال ۵۰۸ق / ۱۱۱۵م، میان فرزندان او بر سر جانشینی پدر نزاع شدیدی درگرفت، و آنچه محل تردید است این است که آیا اولین قربانی این کشمکش‌ها، بنا بر آنچه در منابع نقل شده، شیرزاد بوده است یا کس دیگر.

در این مقاله، با مرور کوتاهی بر معلومات زندگی سیاسی، فرهنگی و ادبی این شاهزاده‌ی غزنوی در دوران نایب‌السلطنگی وی در هندوستان، با بهره‌گرفتن از شواهد موجود در منابع مختلف، اقوال گوناگون را درباره‌ی پایان کار وی و چگونگی آن بررسی خواهیم کرد و به نتایجی دست خواهیم یافت که تا کنون در هیچ‌یک از منابع گذشته به آن اشاره‌ای نشده است.

**کلیدواژه‌ها:** شیرزاد غزنوی، ملک ارسلان، بهرام‌شاه، غزنویان، عضدالدوله، کمال‌الدوله.

## مقدمه

حکومت غزنویان از سال ۳۵۶ق / ۶۹۲م، به سرکردگی آلپ‌تگین (حکومت: ۳۵۱-۳۵۲ق)، یکی از غلامان درگاه سامانیان و سپس سردار سپاه منصور ابن نوح سامانی، آغاز شد. شرح تشکیل حکومت غزنویان و گسترش قلمرو آن، علی‌الخصوص به سمت هندوستان و لشکرکشی‌های متعدد جانشینان آلپ‌تگین، به‌ویژه سلطان محمود غزنوی (حکومت: ۳۸۹-۴۲۱ق) به این دیار در منابع مختلف ذکر شده است.<sup>۱</sup> پس از درگذشت سلطان محمود، که در حقیقت دوره اوج سلطنت غزنویان بود، به دلیل اختلافاتی که میان فرزندان او وجود داشت و پیامدهای این منازعات، و همچنین منازعاتی که میان پدریان و پسران به وقوع پیوسته بود، اسباب ضعف حکومت مرکزی مهیا شد. هم‌زمان با این اتفاقات، دشمنان و رقبای غزنویان، یعنی سلجوقیان در ایران و در غرب قلمرو غزنویان، و دولت خانیه ترکستان در شمال، موجب تضعیف هرچه بیشتر غزنویان شده بودند. در نتیجه سرانجام در زمان حکومت سلطان مسعود (حکومت: ۴۲۱-۴۳۳ق) خراسان از تسلط غزنویان خارج شد و سلجوقیان بر آن ناحیه استیلا یافتند.

پس از گذشت ۳۰ سال و روی کار آمدن چندین پادشاه، نوبت به سلطنت سلطان ابراهیم ابن مسعود ابن محمود (حکومت: ۴۵۱-۴۹۲ق) رسید. این دوره جدید از حکمرانی غزنویان - که به غزنویان هند مشهورند - از ۴۵۱ق تا ۵۸۳ق به طول انجامید. پس از سلطان ابراهیم پسرش، مسعود ابن ابراهیم (حکومت: ۴۹۲-۵۰۸ق) دوران بی‌دردسری را در کشورداری سپری کرد و پس از شانزده سال حکومت، مجدداً درگیری‌هایی که در میان فرزندان او، شیرزاد و ارسلان و بهرام، بر سر جانشینی پدر روی داد اوضاع این سلسله را متشنج کرد. در این دوره بود که نقش سلجوقیان و کمک‌های سلطان سنجر (۴۷۹-۵۵۲ق)، با حمایت او از بهرامشاه، در ادامه یافتن حکومت غزنویان

---

۱. برای آگاهی بیشتر در باب تاریخ غزنویان، به‌عنوان نمونه، نک: باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۴ش؛ خلیلی، خلیل‌الله، سلطنت غزنویان، به کوشش محمد سرور مولایی، کابل، ۱۳۹۰ش؛ اوزگودنلی و دیگران، تاریخ جامع ایران، ج ۸، تهران، ۱۳۹۰؛ و نیز مقاله «آلب‌تگین»، به قلم سید علی آل‌داود، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱. همچنین برای آگاهی از کتاب‌شناسی منابع مربوط به غزنویان، نک: باسورث، ج ۱، بخش «سخنی درباره منابع».

هند پررنگ‌تر شد (برای شرح مفصل وقایع و منازعات فرزندان مسعود ابن ابراهیم، نک: ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۵۵ به بعد؛ باسورث، ج ۲، ص ۱۰۳ به بعد؛ اوزگودنلی و دیگران، ص ۲۵۴ به بعد).

### شیرزاد ابن مسعود و ادب فارسی<sup>۱</sup>

رشد و گسترش زبان و ادب فارسی در خطه هندوستان و ظهور شاعران و نویسندگان و ادیبان مشهوری چون مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵ق)، و دولتمردان ادب‌پروری چون ابونصر فارسی در این دوران نیز ادامه یافت. همانند دیگر شاهان غزنوی و دیگر دربارهای حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل ایرانی در این دوره، یکی از عمده‌ترین دلایل توسعه زبان و ادب فارسی علاقه شاهان و شاهزادگان غزنوی به ادبیات فارسی و تمایل آنان به برگزاری مجالس و محافل شعر و ادب بود.

از جمله شاهزادگان غزنوی که دربار او محل آمد و شد شاعران و ادیبان فارسی‌زبان به شمار می‌رفت، شیرزاد ابن مسعود ابن ابراهیم (حکومت: ۵۰۸-۵۰۹ و به احتمال ۵۱۰ق)، پسر دوم سلطان مسعود بود. بر اساس چند بیت از مختاری غزنوی، در ترجیع‌بندی که در مدح شیرزاد سروده، مشخص می‌شود که مادر وی «مهد عراق»، خواهر سلطان سنجر سلجوقی بوده است.

آن دولت و تخت و نسب سلجوق و پویه یکرویه شده عالمش از تیغ دورویه

(مختاری غزنوی، ص ۳۵۸؛ نیز نک: همایون فرخ، ص شصت)

شیرزاد در سال ۴۹۲ق از جانب پدر به حکومت هند گماشته شد و تا سال ۵۰۸ق که سلطان مسعود درگذشت، یعنی به مدت شانزده سال، عهده‌دار این سمت بود. وی در دوران تصدی حکومت هند ملقب به عضدالدوله بود و پس از رسیدن به سلطنت لقب کمال‌الدوله را برای خود برگزید (در باب تصدیگری حکومت هند و نایب‌السلطنگی شیرزاد، نک: منہاج سراج، ج ۱، ص ۲۴۰؛ باسورث ج ۲، ص ۸۶؛ قزوینی، ص ۱۲۳؛ صفا، ج ۲، ص ۴۸۷). همچنین همایون فرخ در مقدمه دیوان حکیم مختاری غزنوی (ص پنجاه و شش - شصت) در بحثی

۱. از آنجاکه این مقاله به مرور وقایع سال‌های ۴۹۲ تا ۵۱۰ق می‌پردازد، به علت پرهیز از اطاله کلام، از ذکر وضعیت زبان و ادب فارسی در دوره‌های پیش و پس از این تاریخ صرف‌نظر می‌کنیم و تنها از زمان آغاز حکومت شیرزاد ابن مسعود ابن ابراهیم غزنوی بر هند تا سال‌های ۵۰۹-۵۱۰ق را - که به‌زعم اکثر تاریخ‌نویسان تاریخ مرگ اوست - بررسی می‌کنیم.

مفصل و با ارجاع به نسخ دیوان مختاری غزنوی، مغيث‌الدین و فناخسرو را نیز از جمله القاب شیرزاد ذکر کرده است.

از جمله افراد مشهوری که در این دوره در دربار دهلی حضور داشتند قوام‌الملک نظام‌الدین هبة‌الله ابونصر فارسی بود که سلطان مسعود سمت پیشکاری و کدخدایی و سپهسالاری شیرزاد را به او مفوض نمود (قزوينی، باسورث، همان‌جاها؛ رشید یاسمی، ص لب). وی که خود از جمله دولتمردان شاعر و ادیب و ادیب‌پرور به شمار می‌رفت و بنا به آنچه از یک بیت از اشعار مسعود سعد سلمان (ص ۵۶۵؛ نیز نک: رشید یاسمی، همان‌جا) استنباط می‌شود، یک‌سوم شاهنامه فردوسی را از بر داشته، واسطه تقرب یافتن مسعود سعد در خدمت شیرزاد بوده است.<sup>۱</sup> این نزدیکی و صمیمیت به حدی بوده که مسعود سعد به دستور شیرزاد و با انگیزش ابونصر فارسی، درباره حاضران مجلس شاهزاده شعر می‌سروده است و اسرار آنان را آشکار می‌ساخته و گاه آنان را مسخره می‌کرده است و با القاب و صفات تمسخرآمیز آنها را می‌خوانده و گاه مفاسد اخلاقی‌شان را برمی‌شمرد (برای مطالعه این اشعار نک: مسعود سعد، ص ۵۷۰ به بعد؛ همچنین بنگرید به: رشید یاسمی، لج). این تقرب جویی تا به آنجا رسید که شیرزاد برای مدت کوتاهی عمل ولایت چالندر را به مسعود سعد سپرد، اما عاقبت این دو تن، یعنی مسعود سعد سلمان و ابونصر فارسی، در دستگاه شیرزاد چندان ختم به خیر نشد و در نهایت، پس از آنکه حاسدان موجب تضعیف موقعیت ابونصر فارسی شدند، به تبع آن تمام نزدیکان و دوستان وی نیز دچار مشکلاتی گشتند؛ از جمله مسعود سعد سلمان که ابتدا او را از حکومت چالندر خلع کردند و پس از آن املاک او را مصادره نمودند و به گفته نظامی عروضی، به دلیل قرابت با ابونصر فارسی ۸ سال دیگر نیز او را به حبس افکندند (نظامی عروضی، ص ۷۲؛ باسورث، ج ۲، ص ۸۶-۸۷؛ رشید یاسمی، ص له - لو).

## مداحان شیرزاد غزنوی

— مسعود سعد سلمان، به‌عنوان شاعری که در دستگاه شیرزاد حضور داشته و نیز در

۱. برای مطالعه برخی از اشعار او، نک: عوفی، ص ۷۰.

مقام کسی که با وی در جریان لشکرکشی‌ها هم‌رکاب بوده و مقام و منصب حکومتی نیز از شیرزاد دریافت کرده بوده است، از مهم‌ترین مداحان شیرزاد به شمار می‌رود. وی یک جا در خلال قصیده‌ای که در مدح علاءالدوله مسعود، پدر شیرزاد (مسعود سعدی، ص ۲۲۵-۲۲۶) با مطلع:

بنیاد دین و دولت می‌دارد استوار سلطان تاج‌دار و جهان‌دار بختیار  
با اشاره به نام و لقب شیرزاد (عبارت «بازوی دولت» در ترجمه «عضدالدوله») چنین می‌سراید:

تا شیرزاد شیردل شیر زور تو لشکر به غزو هند فروراند شیروار  
بازوی دولت تو چو بگشاد دست فتح فرمود تیغ را به گه کارزار کار  
همچنین در قصیده‌ای در مدح سلطان مسعود (همان، ص ۲۲۷-۲۲۸) به مطلع  
مظفر آمد و منصور شاه گیتی‌دار که هست یاور ملک و ز عمر برخوردار  
در پانزده بیت به مدح شیرزاد می‌پردازد و از رشادت‌های او در نبرد با بت‌پرستان سخن می‌گوید:<sup>۱</sup>

فرورفتاد از بهر عون و نصرت دین خیاره کرد سپاهی ز لشکر جرار  
بر آن سپاه و بر آن لشکر گران و بزرگ چو شیرزادی لشکرکش و سهپسالار  
به دست و بازوی دولت سپرد خنجر فتح مثال داد که لشکر به گرد هند برآر  
در جای دیگر (همان، ص ۴۶۲) در قصیده‌ای با عنوان «مدح شیرزاد» و به مطلع:  
راست کن طارم کارآسته شد گلشن تازه کن جان‌ها جانا به می روشن  
و نیز در قصیده‌ای با عنوان «در مدح ملک شیرزاد» (همان، ص ۵۰۴) و به مطلع:  
ای چرخ مشعبد چه مهره‌بازی وی خامه جاری چه نکته‌سازی

۱. باسورث (ج ۲، ص ۹۰) معتقد است که «شعرای این ایام می‌کوشیدند تا از سلطان [مسعود] و پسرش، شیرزاد، تصویری بسازند که آنها را رزمندگان توانای راه دین نشان دهد». قویم‌الدوله (ص ۴۸۹) نیز در ذکر صفات شیرزاد می‌نویسد: «عضدالدوله شیرزاد فطرتی نیکو داشت، ولی در سرشت خوش‌گذران و رامش‌جوی بود، بیشتر در کاخ‌ها و نزهتگاه‌های پیرامون غزنین به عیش و طرب می‌گذرانید، به شرب مدام ولعی تمام داشت، همه شب برایش جام زرین با صراحی‌های پر از می و نُقل‌دان‌ها و نرگس‌دان‌ها راست می‌کردند، دلبران ماهرو و شاهدان سیمین‌بوی چون ستارگان تابنده از این سوی بدان سوی همی‌شدند، عودسوزی و عطرپاشی همی‌کردند».

او را مدح می‌گوید و با القابی چون «امیر غازی» و «فخر ملکان» از او ستایش می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، مسعود سعد سلمان يك مثنوی در ذکر مجلس شیرزاد دارد که در دیوان او با عنوان «مدح و وصف درباریان و عمل خلو ت و ارباب طرب سلطان شیرزاد ابن مسعود و توصیف بزُشکال»<sup>۱</sup> ضبط شده و در آن علاوه بر مدح شیرزاد ابن مسعود، کیفیت دربار و افراد حاضر را، گاه به طنز و غیر طنز، توصیف کرده است (همان، ص ۵۶۲ به بعد). ابیات آغازین مثنوی مذکور چنین است:

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| ای نجات از بلای تابستان  | بزُشکال ای بهار هندستان |
| بازرس‌تیم از آن حرارت‌ها | دادی از تیر مه بشارت‌ها |
| در امارت مگر سری داری    | هر سو از ابر لشکری داری |

وی همچنین در شش رباعی (چهار رباعی در: همان، ص ۶۸۸، ۶۹۶، ۶۹۷ و ۷۲۲) شیرزاد را ستوده است:

|                                |                                  |
|--------------------------------|----------------------------------|
| در دست ز فتح روز کینت سپر است  | ای بازوی دولت، آستینت ظفر است    |
| دلشاد نشین که هم‌نشینت ظفر است | چرخ است زمین که بر زمینت گذر است |

\*\*\*

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| صد کوبه شجاعت و جود آمد  | در هند کمال جود موجود آمد |
| در طالع شیرزاد مسعود آمد | بر چرخ ستاره که مسعود آمد |

\*\*\*

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| انصاف طرب ز آدمی بستانند   | چون بنشینند و مطربان بنشانند |
| بهر مرکب شیرزاد در افشانند | سوزند سپند و نام ایزد خوانند |

\*\*\*

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ای شادی زین قبل به غایت شادی | ای دولت هند را جمالی دادی   |
| کای دولت شیرزاد باقی بادی    | ای چرخ تو در دهان عالم دادی |

دو رباعی دیگر در نسخه مصحح مهیار (همو، ص ۷۹۵، ۸۱۸) آمده است:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| پای تو گرفته هر زبردست ملک | ای بازوی دولت ای ظفرشست ملک |
|----------------------------|-----------------------------|

۱. بزُشکال یا برشکال: «برسات... در هندی برس به معنی بارش و کال به معنی وقت». «فصل باران هندوستان، مأخوذ از سانسکریت» (دهخدا، ذیل «برشکال» و «برسات»).

چون تو به همه جهان کمر بست ملک      یا چون تو دگر از ملکان هست ملک

\*\*\*

ای بازوی دولت ای قوی بازو شاه      بر خلق تویی، چو شیر بر آهو، شاه  
هستی ز فلک به هر ظفر مر جو شاه      چون تو به همه جهان ز شاهان کو شاه؟

همچنین در قطعه‌ای (همو، ۱، ص ۶۰۷) به مطلع:

ای صنم ماهروی درده روشن رحیق      چون لب معشوق لعل چون دل عاشق رقیق  
- ابوالفرج رونی (وفات: بین سال‌های ۴۹۲ تا ۵۰۸ق) دیگر شاعری است که در  
قصیده‌ای به مطلع:

نو گشت به فر ملک این صفة زرین      این صفة زرین که بهشتی ست نوآئین  
سلطان مسعود و شیرزاد را ستوده است (ابوالفرج رونی، ص ۱۸۵).

- عبدالواسع جبلی (وفات: ۵۵۵ق) نیز در قصیده‌ای امیر عضدالدوله را مدح گفته  
است (ص ۷۶):

ای آنک ز حسن تو به هر جای خبر شد      وز فتنه عشق تو جهان زیر و زیر شد

- عثمان مختاری غزنوی (وفات: ۵۵۴ق)<sup>۱</sup> از دیگر مادحان شیرزاد غزنوی است که او  
را در چندین قصیده و یک ترجیع‌بند ستوده است:

ماه رمضان رفت، از او هیچ اثر نیست      عید آمد و ما را ز رخ یار خبر نیست

(مختاری غزنوی، ص ۲۹)

۱. علامه قزوینی در تعلیقات چهار مقاله (مقاله دوم، ص ۱۲۸) در این باره می‌نویسد: «بعضی قصاید او [= مختاری غزنوی] در مدح یکی از ملوک است معروف به عضدالدوله، و معلوم نشد این عضدالدوله کیست. مجمع‌الفصحاء او را حمل به عضدالدوله دیلمی کرده و آن سهوی واضح بل فاضح است؛ چه وفات عضدالدوله دیلمی در سنه ۳۷۲ است، یعنی قریب ۱۸۰ سال قبل از وفات مختاری. و مجمع‌الفصحاء برای تأیید مدعای خود در بعضی از قصاید مختاری که در مدح معین‌الدین ابن خسرو نامی است، نام ممدوح را بدل به مغیث‌الدین فناخسرو که نام عضدالدوله دیلمی است نموده و این نوع تصرفات منافی با امانت مورخ و تذکره‌نویس است.»

ذبیح‌الله صفا (ج ۲، ص ۵۰۲) در این باره می‌نویسد: «هدایت بعضی از قصاید مختاری را در مدح عضدالدوله فناخسرو دیلمی، پادشاه مشهور آل بویه، دانسته است و حال آنکه بین آن دو فاصله زمانی بسیار است و آن قصاید که هدایت آنها را در مدح عضدالدوله دیلمی پنداشت، در ستایش عضدالدوله شیرزاد ابن مسعود غزنوی است»، اما همایی در پانوش شماره ۴ (ص ۴۵۳ دیوان عثمان مختاری) این فرضیه‌ها را رد می‌کند. همان گونه که در ابتدای مقاله آمد، همایون فرخ در مقدمه‌ای که بر دیوان حکیم مختاری غزنوی (ص پنجاه و شش - شصت و یک) نگاشته است، توضیحات مبسوطی در این باب داده که روشنگر مطالب جدیدی است.

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| ای نگار پاک گوهر، وی بت یاقوت‌سار    | آتش عنبردخانی، عنبر آتش‌بخار<br>(همو، ص ۱۴۷)        |
| در آبدان، بنفشه سمن شد ز مهرگان      | دینار گشت پیکر مینای بوستان<br>(همو، ص ۲۹۰)         |
| تو ای مه که چون حوری از خوب‌رویی     | پری را خجل کرده‌ای از نکویی<br>(همو، ص ۳۴۵)         |
| چون در دو کمان تیر دو جادوش کمین کرد | ما را به زمان خستهٔ خورشید زمین کرد<br>(همو، ص ۳۵۶) |

### دوران سلطنت شیرزاد

سلطان مسعود سوم ملقب به علاءالدوله، پدر شیرزاد، در شوال سال ۵۰۸ ق درگذشت و مطابق وصیت او، شیرزاد وارث تخت و تاج پدر شد، اما بنا بر قول مشهور بیش از یک سال حکومت نکرد و به دست برادرش، ابوالملوک ملک ارسلان، کشته شد (در این باره در ادامهٔ مقاله بحث خواهیم کرد و دلایلی در رد آن خواهیم آورد). شاید به دلیل همین کوتاه بودن دوران سلطنت شیرزاد باشد که به قول باسورث (ج ۲، ص ۱۱۲) بیشتر منابع متقدم مانند ابن اثیر یا منابع سلجوقی او را در شمار وارثان تاج و تخت غزنویان نیاورده‌اند و حتی در نوشته‌های مورخان محلی، مانند طبقات ناصری، اثر قاضی منهاج سراج (تألیف ۶۵۸ ق) نیز نام وی را ذکر نکرده‌اند (نک: ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۵۴ به بعد؛ منهاج سراج، ج ۱، ص ۲۴۰ به بعد؛ همچنین میرخواند، ص ۱۳۹).

قدیمی‌ترین<sup>۱</sup> منبعی که از شیرزاد با عنوان پادشاه غزنوی یاد می‌کند تاریخ گزیده، به قلم حمدالله مستوفی (۶۸۰-۷۵۰ ق) است که در جملاتی کوتاه در باب وی می‌نویسد:

کمال‌الدوله شیرزاد ابن مسعود ابن ابراهیم ابن مسعود ابن محمود ابن سبکتکین به حکم وصیت پدر پادشاه شد و یک سال حکم کرد. برادرش ارسلان‌شاه بر او خروج کرد و او را بکشت، در سنهٔ تسع و خمسمائه (ص ۴۰۰).

۱. اطلاق لفظ «قدیمی‌ترین» بر تاریخ گزیده از این جهت است که حمدالله مستوفی به صراحت شیرزاد غزنوی را جزو شاهان این سلسله ذکر کرده است، وگرنه پیش از او ابن‌اسفندیار (زنده در ۶۱۳ ق) به نام شیرزاد و ماجرای اختلاف او با برادرش در جانشینی پدر اشاره کرده است (نک: ادامهٔ مقاله).



تاریخ حبیب السیر فی الاخبار افراد بشر، نوشته خواندمیر (۸۸۰-۹۴۱ ق) دیگر منبعی است که سلطنت شیرزاد را ثبت کرده است و با اشاره به عدم ذکر نام او در شمار شاهان غزنوی در دیگر منابع می‌نویسد:

بعد از فوت مسعود، ولدش کمال‌الدوله شیرزاد قدم بر مسند سروری نهاد و چون یک سال از سلطنتش بگذشت، در سنه تسع و خمسمائه، بر دست برادر خود، ارسلان‌شاه، کشته شد، اما دیگر مورخان از عقب ذکر مسعود، بی‌واسطه ارسلان‌شاه را مذکور ساخته‌اند. واللہ تعالی اعلم (ج ۲، ص ۳۹۷-۳۹۸).

در کتاب تاریخ الفی (تألیف: ۹۹۳-۱۰۰۰ ق) در «ذکر وقایع سال چهارصد و نود و هشتم» [کذا] در عبارتی کوتاه به پادشاهی شیرزاد اشاره شده است:

از جمله وقایع این سال آنکه در ماه شوال، سلطان جلال‌الدوله مسعود ابن ابراهیم ابن مسعود ابن محمود غزنوی، بعد از آنکه شانزده سال بر سریر سلطنت متمکن بود، عالم فانی را وداع نمود. بعد از وی پسرش، شیرزاد، در غزنین بر سریر سلطنت نشست (تتوی و آصف‌خان قزوینی، ج ۴، ص ۲۷۹۱).

و چند سطر پایین‌تر آمده است:

بعد از فوت او [= مسعود ابن ابراهیم] یک سال شیرزاد، پسرش، سلطنت کرد و بعد از یک سال شیرزاد بر دست برادرش، ارسلان‌شاه، به قتل رسید.

محمدقاسم هندوشاه استرآبادی نیز در کتاب تاریخ فرشته عبارت مسطور در حبیب‌السیر را نقل می‌کند و اطلاع جدیدی به دست نمی‌دهد (فرشته ۲، ج ۱، ص ۱۷۶). همچنین در کتاب گزیده تاریخ فرشته (تاریخ راجه‌های هند) از همین نویسندگان در «ذکر سلطنت علاء‌الدوله مسعود ابراهیم مسعود غزنوی» چنین آمده است:

بعد از آنکه مسعود شانزده سال روزگار بی‌تشویش گذرانید، در سنه ثمان و خمسمائه به دارالبقا پیوست. ولدش کمال‌الدوله شیرزاد، قدم بر مسند سروری نهاد و یک سال سلطنت کرد. در تسع و خمسمائه بر دست برادر خود، ارسلان، کشته شد (فرشته ۱، ص ۴۵).

قویم‌الدوله یک جا (ص ۴۸۷-۴۸۸) به آغاز پادشاهی شیرزاد و نقش خواجه عبدالحمید ابن عبدالصمد شیرازی، وزیر سلطان ابراهیم (وفات: ۴۹۲ ق) و پسرش، سلطان مسعود، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

چون [سلطان علاء‌الدوله مسعود] سریر شاهی را از فروغ طلعت خورشید آسای خود عاطل گذاشت، خواجه بزرگ، ابونصر عبدالحمید شیرازی پیک فرستاد، عضدالدوله شیرزاد

را که نایب‌السلطنه هندوستان و ولیعهد پدر بود، به تختگاه خواند. شیرزاد از لاهور به غزنین خرامید، پایتخت را بیاراستند و در معبرش گل ریختند. سلطان عضدالدوله بر تخت نیاکان خود نشست، ابواب خیرات بر روی مردم بگشاد، خواجه عبدالحمید را در وزارت استقلال داد و دست توانای او را در همه شئون مُلک باز گذاشت.

و در جای دیگر (ص ۴۸۹) در ذکر پایان کار شیرزاد می‌نویسد:

سالی که بدین منوال بگذشت و ناشایستگی شیرزاد برای جهانداری بر همه کس آشکار گشت، برادرش سلطان‌الدوله ارسلان در گرمسیر داور تاج بر سر نهاد. عضدالدوله در مصلحت کار خود فروماند، مع‌ذلک لشکری آراست و خیمه از شهر بیرون زد. شباهنگام سالارانش وی را رها کرده، روی به استقبال موکب سلطان‌الدوله که به سوی دارالملک پیش می‌آمد، آوردند. شیرزاد که از مستی باده شبانه سرگرم بود آن‌گاه از خواب ناز بیدار شد که پیشتازان اردوی برادرش گرد خوابگاه او می‌گشتند.

با وجودی که قویم‌الدوله ماجرای هزیمت شیرزاد را با جزئیات توضیح داده است، سخنی از کشته شدن او به میان نیاورده و البته هیچ منبعی نیز برای گفته‌های خود به دست نداده است. در سایر منابع موجود نیز چنین حکایتی در باب پایان کار شیرزاد و جنگ او با ارسلان دیده نشد. پس از مرگ سلطان مسعود در شوال سال ۵۰۸ ق / ۱۱۱۵ م، میان فرزندان او بر سر جانشینی پدر نزاع شدیدی درگرفت و آنچه محل تردید است این است که آیا اولین قربانی این کشمکش‌ها، بنا بر آنچه در منابع نقل شده، شیرزاد بوده است یا کس دیگر (همچنین بنگرید به: محمد میرک، ص ۱۸۹؛ بداؤنی، ج ۱، ص ۲۶ که هر یک اشاره‌ای به پادشاهی یک‌ساله شیرزاد غزنوی کرده‌اند).

باسورث (ج ۲، ص ۱۱۲) در توضیح «مبارزه قدرت در میان پسران مسعود» به جمله‌ای که در کتاب تاریخ طبرستان، نوشته ابن‌اسفندیار (زنده در ۶۱۳ ق / ۱۲۱۶ م) آمده است اشاره می‌کند. در ادامه، ابتدا عبارت‌های ابن‌اسفندیار را از نظر می‌گذرانیم و پس از آن به تحلیل باسورث می‌پردازیم. ابن‌اسفندیار (ج ۱، ص ۱۰۷) در ذکر کسانی که به بارگاه علاءالدوله علی ابن شهریار ابن قارن پناه آورده بودند، می‌نویسد:

از فرزندان سلطان مسعود غزنین، شیرزاد که شریک مُلک بهرامشاه فخرالملوک بود به خانه او [= علاءالدوله] آمد. بعد مدتی که در ریاض امن و رفاهیت با او بود تمنا کرد که به زیارت کعبه معظمه رود. از طبرستان به مکه روزبه‌روز وظیفه مرتب گردانید تا به سلامت بدانجا رسید و به عافیت بازآمد. حق، جل ذکره، چنان ساخت که منازع آن پادشاه‌زاده از

پیش برخاسته بود. او را با مقرر عز خویش رسانید به غزنین.

از این نقل مختصر در تاریخ طبرستان چند نکته بسیار مهم مستفاد می‌شود: ۱. به واسطه عبارت «شریک مُلک بهرام‌شاه» احتمالاً شیرزاد و برادرش، بهرام‌شاه، متحد یکدیگر بوده‌اند؛ ۲. شیرزاد به احتمال زیاد در اواخر سال ۵۰۹ و پس از بروز درگیری با برادرش، ارسلان، به سمت طبرستان می‌گریزد و به بارگاه علاءالدوله علی ابن شهریار ابن قارن پناه می‌جوید؛ ۳. برای مدتی نامعلوم در دستگاه علاءالدوله روزگار می‌گذراند و پس از آن راهی زیارت مکه معظمه می‌شود؛ ۴. پس از بازگشت از سفر درمی‌یابد که منازع او، که به ظن قریب به یقین همان سلطان ارسلان است، احتمالاً به دست بهرام‌شاه، از میان برداشته شده است و در نتیجه به غزنین بازمی‌گردد.

باسورث در تحلیل خود بر اساس اطلاعات ابن اسفندیار می‌نویسد:

بر اساس ترتیب زمانی، این سفر حج می‌بایست در ذی‌الحجه سال ۵۰۹ق / آوریل - مه ۱۱۱۶م صورت گرفته باشد؛ از این روایت چنین برمی‌آید که شیرزاد شوال ۵۰۹ق / فوریه ۱۱۱۶م از سریر شاهی به زیر کشیده شد، به سرزمین‌های ساحلی دریای خزر گریخت، از آنجا به زیارت کعبه شتافت، و پس از بازگشت کوشید تا باری دیگر بر تخت غزنه دست یابد، اما به دست ملک ارسلان به قتل آمد (باسورث، همان‌جا).

این تحلیل باسورث منطقاً نمی‌تواند درست باشد؛ چراکه اگر زمان درگیری شیرزاد را با ارسلان، به گفته باسورث، شوال ۵۰۹ق فرض کنیم، شیرزاد نمی‌توانسته است در این فاصله زمانی اندک (شوال تا ذی‌الحجه، یعنی نهایتاً دو ماه) به طبرستان بگریزد، طبق گفته ابن اسفندیار مدتی در آنجا اقامت کند، سفر مکه معظمه را آرزو نماید، به زیارت برود و بازگردد و از آنجا به غزنین مراجعت کند. در نتیجه منطقی آن است که چنین فرض کنیم که پس از گریختن شیرزاد به طبرستان، وی دست‌کم یک سال دیگر زنده بوده است و در این مدت به زیارت مکه نیز مشرف شده، آن‌گاه که از حج بازمی‌گردد، با شنیدن خبر شکست خوردن ارسلان از بهرام‌شاه (شوال ۵۱۰ق / فوریه ۱۱۱۷م) و ورود او به غزنین، احتمالاً به خیال تصاحب سلطنت، به غزنین بازمی‌گردد و به دست دیگر برادر خود کشته می‌شود (برای آگاهی از نبردهای میان ارسلان و بهرام‌شاه و جزئیات تصرف غزنین توسط بهرام‌شاه، نک: باسورث، ج ۲، ص ۱۱۳ به بعد). همایون فرخ (ص شصت) با توجه به شواهد و قرائن، سن شیرزاد غزنوی را در سال ۵۰۹ق، ۵۲ سال تخمین می‌زند.

## نتیجه‌گیری

پس از درگذشت سلطان مسعود ابن ابراهیم در شوال ۵۰۸ هـ.ق، با وجود اینکه پسر دوم خود، شیرزاد را به جانشینی انتخاب کرده بود، میان فرزندان او بر سر تاج و تخت منازعاتی درگرفت. برخی از منابع متقدم نظیر ابن اثیر و منهاج سراج، ملک ارسلان ابن مسعود را به‌عنوان پادشاه پس از مسعود ذکر کرده‌اند و نامی از شیرزاد به میان نیاورده‌اند، اما برخی دیگر از منابع شیرزاد ابن مسعود را در شمار پادشاهان این سلسله آورده‌اند و دوران پادشاهی او را نیز یک سال دانسته‌اند. بر اساس آنچه در این منابع آمده است وی پس از یک سال به دست برادر خود، ملک ارسلان، در طی جنگی که میان آن دو درگرفت، کشته شد. قدیمی‌ترین منبعی که از شیرزاد با عنوان پادشاه غزنوی یاد می‌کند تاریخ‌گزیده، به قلم حمدالله مستوفی (۶۸۰-۷۵۰ هـ.ق) است. اما نقل مختصری که در کتاب تاریخ طبرستان، نوشته ابن اسفندیار (زنده در ۶۱۳ هـ.ق) آمده است این واقعه را مخدوش می‌کند. با توجه به نزدیک‌تر بودن زمان تألیف این کتاب به سال وقوع این حوادث، نسبت به تاریخ‌گزیده، نکاتی که در آن نقل شده است اهمیتی دوچندان می‌یابد. ابن اسفندیار با اشاره به پناه‌جویی شیرزاد ابن مسعود به بارگاه علاءالدوله علی ابن شهریار ابن قارن می‌نویسد که شیرزاد مدتی در درگاه علاءالدوله در امن و آسایش بود و سپس به سفر مکه رفت و پس از بازگشت، با توجه به اینکه منازع او (به احتمال قریب به یقین ملک ارسلان) از میان برخاسته بود، به غزنه بازگشت. نظر به اینکه پس از هزیمت شیرزاد، ارسلان با دیگر برادر خود، یعنی بهرام‌شاه، وارد جنگ شده بود، به احتمال زیاد بازگشت شیرزاد از سفر حج هم‌زمان با شکست خوردن ارسلان از بهرام‌شاه بوده است و از آنجا که به گفته ابن اسفندیار، شیرزاد و بهرام‌شاه «شریک ملک» یکدیگر بوده‌اند، به خیال تصاحب مجدد حکومت به غزنه بازمی‌گردد و به دست بهرام‌شاه کشته می‌شود.

## منابع

- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، به کوشش محمد یوسف الدقاقه، دارالکتب العلمیه، بیروت - لبنان، ۲۰۰۳ م.  
ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۰.  
ابوالفرج رونی، دیوان، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتاب‌فروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۷.  
اوزگودنلی، عثمان‌غازی و دیگران، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۸، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۹۳.

- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- بداؤنی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به تصحیح احمد علی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- تنوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی، تاریخ الفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتاب‌فروشی خیام، تهران ۱۳۳۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- رشید یاسمی، غلامرضا، دیباچه بر دیوان مسعود سعد سلمان، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۳، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۹.
- عبدالواسع جبلی، دیوان، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- عوفی، محمد، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۵.
- فرشته (۱)، محمدقاسم استرآبادی، گزیده تاریخ فرشته (تاریخ راجه‌های هندی)، به کوشش محمد سلیم مظهر، مرکز مطالعات آسیای جنوبی، لاهور، ۱۳۸۶/۲۰۰۷ م.
- \_\_\_\_\_ (۲)، تاریخ فرشته، به کوشش محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
- قزوینی، محمد، تعلیقات بر چهار مقاله نظامی عروضی، به کوشش محمد معین، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳.
- قویم‌الدوله، «عبدالواسع جبلی در غزنین»، ارمغان، دوره ۲۶، ش ۱۱، بهمن ۱۳۳۶.
- محمد میرک، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۵.
- مختاری غزنوی، عثمان، دیوان، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۳۶.
- مسعود سعد سلمان (۱)، دیوان، به تصحیح غلامرضا رشید یاسمی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- \_\_\_\_\_ (۲)، دیوان، به کوشش محمد مهیار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰.
- منهاج سراج، طبقات ناصری، پوهنی مطبعه، کابل، ۱۳۴۲.
- میرخواند، روضه الصفا، کتاب‌فروشی مرکزی خیام - پیروز، تهران، ۱۳۳۹.
- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۳۳.
- همایون فرخ، رکن‌الدین، مقدمه بر دیوان عثمان مختاری غزنوی، مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران، ۱۳۳۶.
- همایی، جلال‌الدین، تعلیقات بر دیوان عثمان مختاری غزنوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹.